

« سفری بدفرجام »

(مجموعه خاطرات معلمی بازنشسته)

مؤلف :
بهرام امیری





سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

سرشناسه	:	امیری، بیژن، ۱۳۱۸ -
عنوان و نام پدیدآور	:	سفری بدفرجام : مجموعه خاطرات معلمی بازنشسته/ مولف بیژن امیری.
مشخصات نشر	:	یاسوج : چویل، ۱۳۹۶.
مشخصات ظاهری	:	۱۸۹ ص.
شابک	:	978-600-445-031-7
وضعیت فهرست نویسی	:	فیا
موضوع	:	امیری، بیژن، ۱۳۱۸ - -- خاطرات
موضوع	:	معلمان -- ایران -- سرگشتنامه
موضوع	:	Teachers -- Iran -- Biography
رده بندی کنگره	:	LB۲۸۳۲/۴ ۱۳۹۶ الف ۹الف/
رده بندی دیویی	:	۳۷۱/۱۰۰۹۵۵
شماره کتاب ملی	:	۴۴۴۵۱۹۶



انتشارات چویل

سفری بدفرجام (مجموعه خاطرات معلمی بازنشسته)

مؤلف	:	بیژن امیری
ناشر	:	چویل
صفحه آرا	:	الناز فرهنگد
تیراژ	:	۵۰۰ جلد
نوبت چاپ	:	اول ۱۳۹۸
تعداد صفحات	:	۱۸۹ صفحه
قطع	:	وزیری
قیمت	:	۲۰ تومان
شابک	:	۹۷۸-۶۰۰-۴۴۵-۰۳۱-۷
لیتوگرافی، چاپ و صحافی	:	معدن

آدرس : یاسوج، خیابان ارم، فرعی ۹، پلاک ۱۰

تلفن : ۰۹۱۷۷۴۱۰۵۹۴

فهرست مطالب

عنوان	صفحه
مقدمه	۹
بیستم خردادماه ۱۲۹۳	۱۰
بیژن امیری ۱۳۹۳/۳/۳۰	۱۰
شرح ورود اجداد و نیاکان خانواده‌های ایلی و حاجت از طایفه‌ی چارلنگ بختیاری به	
سرزمین بویراحمد علیا	۱۱
شمه‌ای از ایام کودکی من	۱۴
جنگ جهانی دوم به رهبری هیتلر رهبر آلمان نازی	۱۸
سرزمین ایران	۲۰
جنگ همه‌جانبه‌ی بویراحمدی‌ها با پاسگاه ژاندارمری سمیرم	۲۷
کوچ ایلات و عشایر بویراحمدی (از منطقه سردسیر به مناطق گرمسیری و بالعکس)	۲۹
بهون یا چادر سیاه و طریقه‌ی بافت آن در عشایر	۳۵
تهیه‌ی هیزم سوخت زمستانی (توسط خودم)	۴۴
دامپروری	۴۵
امور کشاورزی	۵۰
تخریب شهر تل خسرو در شهریور ۱۳۲۰ هجری شمسی به دست مردم بویراحمد ..	۵۲

- شهریور ۲۰ نقطه عطفی بود در سرنوشت و زندگی مردم..... ۵۳
- مشکلات پیاده‌روی..... ۵۶
- پدیده شوم بی‌سوادی در منطقه محروم بویراحمد علیا و سفلی..... ۶۰
- اوایل سوادآموزی من (در دبستان روستای نره‌گاه)..... ۶۳
- ادامه تحصیل (در دبستان شهرستان مصیری ممسنی)..... ۶۵
- سال ورود من به دانشسرای عشایری شیراز..... ۷۶
- دوره‌ی ارباب معلمی من در کالوس از سال ۱۳۳۹ تا ۱۳۴۱..... ۸۶
- اسب ز، که فیق و مونس جانم بود..... ۹۳
- قسمت دخیلی از دوره‌ی سه ساله معلمی در کالوس..... ۹۵
- تهدید شدن من توسط میرمحمد صالح یاغی..... ۹۶
- دنباله‌ی ماجراهای سال حد بلی ۱۳۴۱..... ۱۰۰
- تدریس در دبستان روستای گنجه..... ۱۰۴
- خوبی‌های مردم گنجه‌ای برای من سرانجامش شدنی نیست..... ۱۰۷
- اکنون تعریفی کرده باشیم از روستای گنجه‌ای..... ۱۰۸
- تدریس در دبستان روستای بیدشاهی..... ۱۰۹
- اولین جایگاه بهارنشینانی مردم پریکدان..... ۱۱۶
- کوچ آبادی به ورد دیگری و جا گذاشتن ما دو خان بهارنشین..... ۱۱۷
- سومین جایگاه بهارنشینانی مردم پریکدان..... ۱۱۹
- دوره‌ی دوم معلمی در کالوس (نوبت دوم) از سال ۱۳۴۷ تا اواخر تحصیلی سال ۱۳۴۸..... ۱۲۱
- روز از نو، روزی از نو..... ۱۲۱
- سال ۴۸ برای من سال سرنوشت‌سازی بود..... ۱۲۲
- فقط به وسیله‌ی نزدیکان و وابستگان خودم متلاشی شدم..... ۱۲۴
- گردش با بچه‌ها در یک روز بارانی فصل بهار..... ۱۲۸
- مشکلی که ناخواسته پیش آمد..... ۱۳۱
- تدریس در دبستان روستای شرف‌آباد سفلی..... ۱۳۵
- تلاش و فداکاری مردم شرف‌آباد سفلی در جهت همکاری به معلم..... ۱۳۶

- تدریس در دبستان روستای شاهزاده مختار ۱۳۹
- شاهزاده مختار(ع) ۱۴۱
- به یاد دانش‌آموزان عزیزم از دوران ۳۳ سال خدمت در روستاهای بویراحمدعلیا ۱۵۱
- بی‌مهری پدر و مادر ۱۵۴
- قهوه‌خانه‌ی مرتضی ۱۵۶
- ترکان سیار چادر نشین ۱۵۷
- جاده قدیم سنگ مَنگ ۱۵۸
- مردمان بیگی مردی نستوه و خستگی‌ناپذیر ۱۶۱
- مقام و منزلت در جامعه‌ی عشایر ایران ۱۷۰
- تاریخچه‌ی قلعه کهنه‌های قدیمی روستای کردلاغری ۱۷۵
- تاریخچه احداث جاده‌های آبی روستای کردلاغری ۱۷۹
- مروری به گذشته ۱۸۷

مقدمه

همه اعضای خانواده ام اعم از همسر، فرزندان پسر و دختر مصرّاً از من خواستند خاطرات گذشته را در قالب صورت اختصار بنویسم، چون قسمت بیشتر خاطرات من در گذشته به تلخی و ناکامی گذشت و در مسیر حرکت زندگی از ابتدا تا ختم دوران جوانی همیشه با مشکلات و سختی‌ها مواجه بوده‌ام، بدین وسیله دلم نمی‌خواست در این ایام پیری که دیگر چندان رمعی از من باقی نمانده است، خاطرات دوره‌ی گذشته‌ی خود را بنویسم، چون هیچ‌وقت نتوانستم ر کمک‌های خانوادگی پدری که همانا دلسوزی و نوازش‌های والدین خود با من در خانه دار شوم. لذا هیچ‌گونه خوشبینی به آینده نداشتم که بتوانم بر همه‌ی معضلات زندگی فائق آیم. شاید یادآور تومار زندگی گذشته‌ام و به تصویر کشیدن همه‌ی مایه‌های تلخ آن برای کسی چون من آنچنان کار واجب و لازمی نباشد. لکن تصمیم گرفتم به سبب اشتیاق و علاقه‌مندی اعضای خانواده‌ام از این کار دست کشیده و منصرف شوم.

اما کسی که توانست مجدداً مرا به نوشتن خاطراتم تشویق کند، (آوا دختر کوچکم بود) که تحت هیچ شرایطی نتوانستم خواسته‌ی او را نادیده بگیرم. اینک قسمت جزئی از دوره کودکی و دوران معلمی خود را یادآور می‌شوم که وقتی دیگر

در جمع خانواده‌ام نباشم نوشتاری از من باقی‌مانده باشد. سلامت و توفیق روزافزون
اعضاء خانواده و کسانی را که از خواندن این خاطرات به خودشان زحمت می‌دهند از
خداوند منان خواهان و خواستارم.

بیستم خردادماه ۱۳۹۳

بیژن امیری ۱۳۹۳/۳/۳۰

www.ketab.ir